ماجراجوئیهای جنگ (درباره ارنست همینگوی)

مترجم :عطایی، فرشید

ارنست میلر همینگوی به تاریخ 21 جولای 1899 در اوک پارک واقع در ایالت ایلینوی به دنیا آمد.همینگوی را یکی از تأثیر گذارترین نویسندگان قرن بیستم می‏دانند.او بیش‏ از صد داستان کوتاه نوشته که بسیاری از آنها شهرت جهانی‏ دارند.حتی بعضی از این داستانهای کوتاه به اندازه رمانهایش‏ تأثیر گذار بوده‏اند.همینگوی هنگام جوانی به اروپا رفت و در جنگ جهانی اول برای«صلیب سرخ»کار کرد.

تجاربی که همینگوی در این زمان به دست آورد منبع الهام‏ معروف‏ترین رمانهایش شد،رمانهایی که بیشترشان از هولناک‏ بودن جنگ سخن می‏گفتند.داستانهای کوتاهی مثل«خانه‏ سرباز»و«در کشوری دیگر»در صدد نشان دادن تأثیرات روانی‏ و فیزیکی ویرانگر جنگ جهانی اول است.

همینگوی از حس وحشت رویدادهای جنگ تجربه‏ای‏ دست اول داشت.او در ماه می سال 1918 در صلیب سرخ به‏ طور افتخاری به درجه ستوان دومی نایل آمد،ولی نتوانست به‏ ارتش بپیوندد،چون چشم چپ‏اش مشکل داشت.

همینگوی ابتدا به پاریس رفت و خیلی زود با دریافت‏ دستوری به شهر میلان،سفر کرد.درست همان روزی که به‏ میلان رسید در یک کارخانه مهمات‏سازی انفجاری رخ داد و او مجبور شد اجساد قطعه قطعه شده را به یک سردخانه سرهم‏بندی شده موقتی‏ انتقال دهد.

این یقینا وحشت‏انگیزترین لحظه‏ برای همینگوی جوان بود.چند هفته بعد از این اتفاق او آسیب جدّی دید و به‏ بیمارستانی در میلان منتقل شد.پس از این دوره همینگوی از خدمت معاف شد.او که دیگر کاری در اروپا نداشت با ناراحتی‏ به خانه‏اش در ایلینوی برگشت،اما تأثیر اقامت در ایتالیا برای او بسیار شدید بود،به‏ طوری که پس از آن هرگز به‏عنوان یک‏ امریکایی به امریکا بازنگشت.

در ژانویه سال 1919 در اوک پارک، همینگوی به ماجراجوییهای جنگ،زیبایی‏ سرزمینهای خارجی و رابطه عاشقانه‏اش با زنی بزرگتر از خود فکر می‏کرد که موجب‏ شد خانه برایش کسل کننده شود.او نوزده‏ سال بیشتر نداشت ولی جنگ باعث شده‏ او دلش می‏خواست‏ در مورد تجارب خود از جنگ صحبت کند ولی‏ هیچ‏کس علاقه‏ای‏ به شنیدن حرفهای او نداشت، و این موجب شد که«کربز»به‏ دروغگویی رو آورد. در ابتدا به نظر می‏رسید فقط از این طریق می‏تواند مردم را به شنیدن‏ ماجراهای خود راغب کند.

بود بسیار بزرگتر از سن واقعی خود به نظر بیاید و رفتار کند. همینگوی اکنون با والدین خود زندگی می‏کرد و آنها هم درک‏ نمی‏کردند او چه تجاربی را پشت سر گذاشته است.والدینش در واقع نگران آینده ارنست جوان بودند و می‏خواستند او صاحب‏ شغل شود و تحصیلاتش را ادامه دهد.همینگوی که چیزی‏ در او ایجاد علاقه نمی‏کرد،برای رضایت شنوندگانش تجارب‏ جنگی خود را اغلب با اغراق تعریف می‏کرد و این مرحله توأم‏ با یأس و سرخوردگی در زندگیش موجب نوشتن داستان کوتاه‏ «خانه سرباز»شد.

داستان کوتاه«خانه سرباز»در مورد سرخوردگی و شرم‏ او به دلیل بازگشت به خانه و شهرش و همچنین پدر و مادری‏ است که تصورات عجیبی از جنگ داشتند و متوجه نمی‏شدند جنگ چه تأثیرات روانی عمیقی بر همینگوی گذاشته است. آنها هرگز نمی‏توانستند بفهمند جنگ یعنی چه.شخصیت‏ «کربز»در این داستان یقینا خود همینگوی است.کربز بعد از فارغ التحصیلی از یک دانشکده متدیست در کانزاس،به سال‏ 1917 برای عضویت در ارتش ثبت نام کرد.او تا سالها پس‏ از جنگ به آمریکا بازنگشت.وقتی هم برگشت مردم شهرش‏ دیگر از شنیدن داستانهای مربوط به سبعیت جنگ خسته شده‏ بودند.او دلش می‏خواست در مورد تجارب‏ خود از جنگ صحبت کند ولی هیچ‏کس‏ علاقه‏ای به شنیدن حرفهای او نداشت،و این موجب شد کربز به دروغگویی روآورد. در ابتدا به نظر می‏رسید فقط از این طریق‏ می‏تواند مردم را به شنیدن ماجراهای خود راغب کند.

بعد از دو بار دروغ گفتن،او هم از داستانهای جنگی متنفر شد و دیگر رغبتی‏ به تعریف کردنشان نداشت؛دلیلش هم این‏ بود که مردم حتی به داستانهای دروغی او هم گوش نمی‏دادند؛آنها این داستانها را قبلا شنیده بودند.

اغراد که از جنگ جهانی اول جان‏ سالم به در برده بودند از جنگ به گونه‏ دیگری آسیبی دیدند.آنها درحالی از جنگ به خانه خود بازگشتند که به آدمهای‏ متفاوتی تبدیل شدند.آنها چیزهایی دیدند که بیشتر مردم هرگز نخواهند دید؛چیزهایی که زندگی آدم را تباه می‏کنند؛چیزهایی مثل مرگ و نابودی. سربازها نه تنها به لحاظ روانی بلکه از نظر بدنی نیز آسیب‏ دیدند.همانطور که در داستان«خانه سرباز»نشان داده می‏شود، کربز هرگز آن آدمی پیش از جنگ جهانی اول نشد.به نظر می‏رسد که انگار انگیزه زندگی کردن را از دست داد.کربز دچار عوارض روانی شده بود،ولی دیگرانی که از جنگ جان سالم به‏ در برده بودند چه؟بعضی از اینها پس از پایان جنگ حتی قادر نبودند به خانه خود بازگردند.

داستان کوتاه«در کشوری دیگر»درباره چند سرباز امریکایی در جنگ است که به علت معلولیت جسمی و در بیمارستانی در میلان نگهداری می‏شوند.این مردان که به‏ دلیل حضور در خط مقدم دچار آسیبهای شدید شدند دیگر هرگز مثل اولشان نشدند.زانوی یکی از آنها خم نمی‏شد؛پای او را درون دستگاهی قرار دادند تا بهبود یابد.نفر بعدی،سرگردی‏ بود که دستش مثل دست بچه‏ها شده بود.دست او را هم توی‏ دستگاهی گذاشتند.این سرگرد قبل از جنگ برجسته‏ترین‏ شمشیرباز ایتالیا بود.آنها پس از آنکه کارشان با آن دستگاهها تمام می‏شد در شهر قدم می‏زدند.پسر دیگری هم گاهی وقتها با آنها همراه می‏شد؛او دستمال ابریشمی سیاهی به صورتش‏ می‏بست چون بینی نداشت و قرار بود صورتش ترمیم شود.او از دانشکده نظامی به خط مقدم رفته بود و در ساعت اول حضور در خط مقدم مجروح شده بود.

این آسیبهای ویرانگر ناشی از جنگ،زندگی این سربازها را برای همیشه تغییر داد.پسری که زانویش خم نمی‏شد دوست‏ داشت راگبی بازی کند،ولی او باید پای خود را داخل دستگاهی‏ قرار می‏داد.پسری که بینی خود را از دست داده بود دیگر هرگز آدمی طبیعی مثل بقیه آدمها محسوب نمی‏شد.سرگرد هم‏ که برجسته‏ترین شمشیرباز ایتالیا بود حالا دستش مثل دست‏ بچه‏ها شده بود.او نیز برای بهبودی،از آن دستگاهها استفاده‏ می‏کرد.سرگرد از پسری که پایش صدمه دیده پرسید:«بعد از پایان جنگ چه برنامه‏ای داری؟»پسر گفت:«می‏خواهم به‏ ایالات متحده برگردم و ازدواج کنم.»این پاسخ سرگرد را بسیار خشمگین کرد.او به پسر گفت:«تو نباید ازدواج کنی وگرنه همه‏ چیز را از دست خواهی داد.»پسر نمی‏دانست که سرگرد همسر خود را هنگامی که در جبهه بوده از دست داده است.سرگرد به‏ دلیل جنگ نمی‏توانست به دیدن همسر خود که فقط چند روزی‏ مریض بود و کسی انتظار مرگش را نداشت برود.این مردان به‏ دلیل جراحتهایشان حتی نمی‏توانند به خانه خود برگردند.

جنگ می‏تواند زندگی انسان را ویران کند یا به پایان‏ برساند.داستانهای کوتاهی مانند«خانه سرباز»و«در کشوری‏ دیگر»برای نشان دادن تأثیرات ویرانگر روانی و فیزیکی جنگ‏ است و همینگوی می‏تواند این تأثیرات را به مؤثرترین شکل‏ ممکن برای خوانندگان خود توضیح دهد.دلیل اصلی این‏ قضیه تجربیات دست اولی است که او از جنگ جهانی اول‏ داشته است.او به چشم خود دیده بود که جنگ چقدر هولناک‏ و وحشتناک است،بسیار دیر هنگام به کشور خود باز می‏گردد. در آنجا هیچ‏کس ارزش کارهایی را که او برای کشورش انجام‏ داده نمی‏دانست و ارنست جوان برای همیشه از صدمات روحی‏ روانی ناشی از این مسئله عذاب کشید.او وقتی به خانه خود بازگشت آدم کاملا متفاوتی شده بود و دیگر نمی‏توانست مثل‏ بقیه عادی زندگی کند.هیچ انگیزه‏ای برای کار کردن یا ادامه‏ تحصیل نداشت.سربازان امریکایی داستان«در کشوری دیگر» برای همیشه دچار آسیب بدنی شده بودند.این مردان به دلیل‏ آسیب‏های جسمی‏شان حتی نمی‏توانستند اروپا را ترک کنند. آنها هرگز نتوانستند به خانه بازگردند و زندگی را از جایی که‏ رها کرده بودند آغاز کنند.صدمات بدنی‏شان اجازه نداد کار مورد علاقه‏شان را انجام دهند،و یکی‏شان هم به دلیل جراحت‏ نتوانسته بود همسر خود را ببیند.

این دو داستان کوتاه نمونه‏های کاملی هستند در مورد این نکته جنگ چگونه می‏تواند زندگی شخص را برای ابد تغییر دهد.